



شماره بیست و هفتم

بهار ۱۳۹۳

صفحات ۶۹-۸۸

## بررسی تطبیقی دو شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو و ذوالقرنین

دکتر مصطفی گرجی \*

دانشیار دانشگاه پیام نور

حسین محمدی مبارز

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد کاشان

### چکیده

کیخسرو و ذوالقرنین دو شخصیت برجسته‌اند که در مجموعه ادبیات فارسی و متون تاریخی و اسطوره‌ای، از نظر نوع کنش و خصوصیات مربوط به زندگی، احوال و رفتار، شباهت فراوانی با هم دارند. اگرچه منابع مختلف به زندگی و احوال این دو شخصیت به صورت مجزا پرداخته‌اند، اما درباره آنها و وجوه تشابه و همانندی آنها تحقیقی مستقل انجام نشده است. در این مقاله، نویسندگان با مطالعه کتب، اسناد و بازبینی حدود شصت اثر از منابع تاریخی و تفسیری، بر آن اند که ویژگی‌های اسطوره‌ای-عرفانی شخصیت کیخسرو با کم‌ترین اختلاف در زندگی ذوالقرنین (شخصیت مبهم و مقدس قرآنی) وجود دارد. با توجه به این امر، این مقاله سعی می‌کند با توصیف احوال هریک و تفسیر مشابهت‌های آنان از نظر نام‌شناسی و جاینام‌شناسی، به وجوه اشتراک و همانندی‌های آنها بپردازد.

واژگان کلیدی: کیخسرو، ذوالقرنین، اسطوره، تاریخ

\*gorjim11@pnu.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۷/۱۷

## ۱- مقدمه

تاریخ و افسانه در هم تنیده شده‌اند و همسانی‌های زیادی در زندگی شخصیت‌های اسطوره‌ای - حماسی<sup>(۱)</sup> با شخصیت‌های تاریخی وجود دارد. یکی از مسائل بنیادین بشر از دیرباز تاکنون، حقیقت‌بخشی به وجود همین اسطوره‌هاست. پیش از آنکه تاریخ‌نگاری به‌عنوان یک علم مطرح شود، بشر با پاسداشت اسطوره و حماسه‌ها، زیربنای فرهنگی خویش را ساخت. یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای کیخسرو<sup>(۲)</sup> کیانی است که در شاهنامه فردوسی پادشاهی یکتاپرست، دارای فرّ کیانی، دادگستر و دلیر توصیف می‌شود.<sup>(۳)</sup> ویژگی‌های کیخسرو کیانی به ویژگی‌های ذوالقرنین، شخصیت مبهم و مقدس قرآنی، (کهف: ۸۳-۹۸) نزدیک است و به نظر می‌رسد می‌توان آنان را - با وجود اختلافاتی چند- شخصیت‌هایی همانند و دارای کنش‌های مشابه و حداقل قابل مقایسه دانست.

برخی از مفسران و مورخان نظیر طباطبایی (۱۳۷۶: ۱۳/۶۵۹)، ابوالکلام آزاد (۱۳۸۸: ۱۹۵، ۲۰۱ و ۲۴۵-۲۲۹)، فریدون بدره‌ای (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) و مکارم شیرازی (۱۳۸۹: ۱۲/۵۸۴)، کوروش را با ذوالقرنین مقایسه کرده‌اند، برخی مانند طبرسی (۱۳۷۲: ۶/۷۵۶)، میبدی (۱۳۷۱: ۵/۷۳۵)، ابوالفتوح رازی (۱۴۰۸: ۱۳/۳۳)، فخرالدین رازی (رازی، ۱۴۲۰: ۲۱/۴۹۴)، قرطبی (۱۳۶۴: ۱۱/۴۵)، بیضاوی (۱۴۱۸: ۳/۲۹۱)، زمخشری (۱۴۰۷: ۲/۷۴۳) و سوراآبادی (۱۳۸۰: ۲/۱۴۴۷)، اسکندر را با ذوالقرنین مطابقت داده‌اند و جلال خالقی مطلق هم کیخسرو را با کوروش مقایسه کرده‌است؛<sup>(۴)</sup> اما پیرامون مقایسه تطبیقی کیخسرو و ذوالقرنین، تحقیقی مستقل و منسجم صورت نگرفته‌است. از این‌رو، با این پرسش روبه‌رو خواهیم شد که چگونه شخصیت‌های مذکور، همانند و قابل مقایسه فرض شده‌اند. از آنجاکه منابع دقیق علمی، برای اثبات وجود شخصیت‌های اسطوره‌ای/ افسانه‌ای در دسترس نیست، ناگزیر برای اثبات فرضیه‌ها علاوه بر شاهنامه به منابع علمی - تاریخی و تفسیری نیز باید رجوع کرد. به همین منظور پس از شناخت اسطوره و بازشناسی آن از تاریخ، به تطبیق شخصیت‌ها خواهیم پرداخت.

اسطوره<sup>۱</sup> داستانی است که در اعصار قدیم برای بشر معنایی حقیقی داشته‌است، ولی امروزه در معنای لفظی و اولیه خود حقیقت محسوب نمی‌شود و بشر امروزی به آن باور

ندارد. به عبارت دیگر، اسطوره زمانی «history» یعنی تاریخ است (معمولاً تاریخ مقدس)، ولی امروزه به صورت «story» یعنی داستان فهمیده می‌شود؛ اگرچه ریشه این دو واژه و اسطوره یکی است (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۵۲). در مقابل اسطوره، تاریخ به سه حوزه تقسیم می‌شود: ۱- تاریخ واقعی، که بر مبنای داده‌ها و اطلاعات ثبت‌شده و مستند است؛ ۲- تاریخ روایی، که در کنار تاریخ واقعی، روایت‌های مربوط به این رخدادها را حکایت می‌کند؛ ۳- تاریخ اساطیری، که بر مبنای باورهای هر سرزمینی شکل می‌گیرد. در بسیاری از موارد تعیین مرزهای این تاریخ‌ها و جداکردن آنها از هم کار آسانی نیست و به خصوص در مقوله تاریخ واقعی که گزارش رخدادهاست، واقعیت‌ها و روایت‌ها به حریم یکدیگر تجاوز می‌کنند (بهشتی، ۱۳۸۹: ۵۲).

از سویی «انسان فرهنگ‌های باستانی به زحمت می‌تواند تاریخ را برتابد و می‌کوشد که آن را هرچند گاه یک بار براندازد» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۱) و بر این اساس گاه تاریخ را به اسطوره تبدیل می‌کند. این جریان را «در رؤیایها و مکاشفه‌های شعرای عبری نیز مشاهده می‌کنیم. بنی اسرائیل برای این که بتوانند تاریخ را برتابند، یعنی شکست‌های نظامی و خواری‌های سیاسی خود را تحمل کنند، وقایع تاریخی زمانه خود را با توسل به افسانه بسیار کهن بندهشنی - حماسی، تأویل و گزارش می‌کردند» (همان: ۵۲). پترو کارمان<sup>۱</sup> در تحقیق مستند خود درباره پیدایش منظومه‌های عامیانه تاریخی، نشان داده‌است که از یک واقعه مشخص و کاملاً شناخته‌شده تاریخی، یعنی لشکرکشی ملکوش پاشای عثمانی به لهستان در زمستان بسیار سخت سال ۱۴۹۹ که منجر به نابودی کامل یک لشکر ترک در ناحیه مولداویا<sup>۲</sup> شد، در منظومه رومانیایی‌ای که موضوعش بازگویی حماسی این لشکرکشی بدفرجام است، تقریباً هیچ چیزی (از جنبه تاریخی آن) به جای نمانده‌است. رویداد تاریخی یکسره و ازگون گشته، به ماجرای افسانه‌ای تبدیل شده‌است (کارمان، ۱۹۳۳-۳۴: ۱۱-۱). این گونه «اسطوره‌ای کردن» شخصیت‌های تاریخی در سرودهای حماسی یوگسلاوی نیز به چشم می‌خورد (نک. الیاده، ۱۳۸۴: ۵۴). به هر روی ممکن است ماندگاری شخصیت‌های اسطوره‌ای - تاریخی و رویدادهای آن، جز با شباهت دادن یک واقعه یا شخصیت تاریخی با نمونه اساطیری‌اش

1. Petru Carman

2. Moldavia

امکان‌پذیر نباشد، زیرا «یاد یک واقعه تاریخی و یا یک شخص حقیقی حداکثر بیش از دو یا سه قرن در حافظه جمعی مردمان باقی نمی‌ماند. [...] حافظه جمعی، نهادی ناتاریخی است» (همان: ۵۸). اما این به آن معنا نیست که بزرگی مانند فردوسی، مانند بشر باستانی حافظه‌ای ناتاریخی داشته، بلکه او زندگی اسطوره‌ای کیخسرو را به نظم کشیده و منظومه‌ای همه‌پسند را آفریده‌است.

## ۲- کیخسرو کیانی و ذوالقرنین

کیخسرو در *اوستا* «haosravangha» و در فارسی میانه «husraw» است (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۵). «نام او در همه متن‌ها کیخسرو آمده» (بلغمی، ۱۳۴۱: ۵۹۸/۱). کیخسرو بنابر روایت‌هایی در کنگ‌دژ و به روایتی در سمرقند به دنیا می‌آید و در پایان جهان باز خواهد گشت (نک. مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۵، ۵۹، ۹۳ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۵). کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس است. او یکی از نامداران سلسله کیانی است. سلسله کیانی به‌طور واضح‌تر جنگجو هستند و دوران آنان پهلوانی است (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۳ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۴). اما درباره ذوالقرنین در قرآن چنین آمده‌است: «و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند، بگو به زودی یادی از او برای شما خواهیم خواند» (کهف: ۸۳). او یکی از بحث‌انگیزترین و پیچیده‌ترین شخصیت‌های قصه‌های قرآن است و از این‌رو، او را با بسیاری از پادشاهان مقایسه کرده‌اند. بر این اساس «داستان ذوالقرنین را تنها به یک اصل و یک مأخذ نسبت دادن نوعی ساده‌نگاری و ناشی از عدم توجه به فرهنگ التقاطی و ترکیبی عصر هلنیستی<sup>(۵)</sup> است که در آن آراء و افکار و عناصر فرهنگی شرقی و غربی، سامی و غیرسامی، چنان در هم تنیده شده بود که جداکردن آنها از هم کاری است بسیار دشوار و طبعاً مناقشه‌انگیز. [...] باید توجه داشت که داستان ذوالقرنین، به‌گونه‌ای که در قرآن کریم آمده، کلاً جواب به پرسش‌هایی است که از جانب احبار یهود به کفار مکه تلقین شده بود، و طبعاً بایستی چون داستان‌های دیگری که در سوره کهف و ضمن همین داستان ذوالقرنین آمده‌است از روایات معروف در میان علما و احبار یهود و متعلق به عوالم فرهنگی و اسطوره‌ای قوم یهود بوده باشد» (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۲۵، ۲۸-۲۷). اما این‌که ذوالقرنین کیست و در گستره تاریخ چه کسانی را ذوالقرنین پنداشته‌اند، موضوع دیگری است و در اینجا به معرفی افرادی که پیشتر ذوالقرنین دانسته شده‌اند، می‌پردازیم:

۱- ابوبکر، مردی یمنی از قبیله حمیر (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵)؛ ۲- ابوکرب (کرب) عمیر بن افریقس (افریقش) حمیری (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲)؛ ۳- اسکندر رومی (آلوسی، بی تا: ۱۴۴۶/۲)؛ ۴- اسکندر مقدونی که تقریباً اغلب مفسران بزرگ از جمله طبری، میبیدی، طبرسی، ابوالفتوح رازی، فخر رازی و... بر این قول‌اند (همان)؛ ۵- انوشیروان (اطوکس) (ابوالکلام آزاد، ۱۳۸۸: ۳۶)؛ ۶- تُتغ الاقرن (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۴۲/۱۲)؛ ۷- شی هوانگ تی (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲)؛ ۸- خشایارشا (مساح، ۱۳۸۸: ۷)؛ ۹- داریوش سوم هخامنشی (همان)؛ ۱۰- شمر یُرْعش (آلوسی، بی تا: ۲۸/۱۶)؛ ۱۱- صعبن جبل (جاد المولی و دیگران ابراهیم؛ الجبایوی؛ سید شحاته: ۱۳۸۲: ۳۵۵)؛ ۱۲- صعبن ذی‌مرائد (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۵۱/۱۳)؛ ۱۳- صعبن ذی‌یزن حمیری (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۷/۱۱)؛ ۱۴- عبدالله بن ضحاک (همان؛ کتابدای، ۱۴۰۸: ۴۷۴/۸)؛ ۱۵- علی (ع) (بروجردی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۴؛ طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۳۴/۱۳ و طیب، ۱۳۷۸: ۳۹۳/۸)؛ ۱۶- عیاش (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۹۲۷/۲ و راوندی، ۱۴۰۹: ۱۲۲)؛ ۱۷- فریدون (طیب، ۱۳۷۸: ۳۹۳/۸)؛ ۱۸- کوروش کبیر هخامنشی (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۵۹/۱۳)؛ ۱۹- مرزبان بن مدربه یونانی (آلوسی بی تا: ۲۶/۱۶ و قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۵/۱۱)؛ ۲۰- مصعب بن عبدالله (آلوسی، بی تا: ۲۶/۱۶)؛ ۲۱- نعمان بن منذر (مساح، ۱۳۸۸: ۹)؛ ۲۲- منذر بن ماء السماء (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۵۹۸)؛ ۲۳- هرمس (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۶/۱۱)؛ ۲۴- همیسع بن زیدین عمر (همان).

### ۳- همسانی‌های ذوالقرنین و کیخسرو

#### ۳-۱- دوران زندگی

دوران زندگی ذوالقرنین را همه مورخان و مفسران، دوران دیرین (عهد عتیق)، یعنی قرون پیش از میلاد می‌دانند، اما زمان‌های مشخص تری را نیز برای زندگی وی برشمرده‌اند: ۱- پس از زمان نوح (کتابدای، ۱۴۰۸: ۴۷۵/۷)؛ ۲- دوران ابراهیم و اسماعیل (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۷/۱۱ و کتابدای، ۱۴۰۸: ۴۸۰/۲)؛ ۳- پس از نمرود (آلوسی، بی تا: ۲۹/۱۶ و کتابدای، ۱۴۰۸: ۴۸۰/۲)؛ ۴- زمان خضر (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۹۷ و طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۵۲/۱۳)؛ ۵- پیش از موسی (طیب، ۱۳۷۸: ۳۹۳/۸ و پس از موسی (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۷/۱۱)؛ ۶- دوران هخامنشی (مساح، ۱۳۸۸: ۸)؛ ۷- دوران تقریبی عیسی و پس از عیسی (طیب، ۱۳۷۲: ۳۹۳/۸). با توجه به این که عهد عتیق به دوران پیش از حضرت عیسی مربوط می‌شود، زمان زندگی ذوالقرنین نمی‌تواند با دوران عیسی مطابقت داشته باشد، اما از میان

زمان‌های تقریبی دیگر، معقول‌ترین دورانی را که می‌توان با دوره ذوالقرنین تطبیق داد، ممکن است زمان کیانیان/ هخامنشیان باشد. در کتاب *مجمّل التواریخ و القصص* آمده است که «پادشاهان عجم بر این طبقه‌اند: طبقه پیشدادیان، طبقه کیانیان، طبقه اشکانیان، طبقه ساسانیان» (۱۳۱۸: ۲۳). بر این اساس به نظر می‌رسد طبقه کیانیان (کیخسرو) را بتوان با سلسله هخامنشیان (۵۴۶-۳۳۰ ق. م) مطابقت داد. شاهد دیگر برای زیستن کیخسرو در عهد عتیق آن است که «اسکندر تخت و جام کیخسرو را که در دز سریر نگهداری می‌شده است، به دست می‌آورد» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۹۳) که نظامی نیز در *شرفنامه* به آن اشاره کرده است:

سریر سرافراز شد نام او      در او تخت کیخسرو و جام او  
(نظامی، ۱۳۸۱: ۳۰۸)

### ۳-۲- خصوصیات

#### ۳-۲-۱- ایمان به خدای یگانه

خداوند خود یگانه‌پرستی ذوالقرنین را ستوده و شرک را از او زدوده و آیات ۸۷ و ۸۸ سوره کهف روشنگر ایمان وی بوده است. آورده‌اند که «ذوالقرنین بنده شایسته خدا بود» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۳/۱). کیخسرو نیز براساس *شاهنامه* (۱۳۸۶: ۸۱۴/۷۷/۳) یگانه‌پرستی است که در آغاز کارها به خدا تکیه می‌کند. تقریباً او در همه حالات، در لشکرآرایی (همان: ۱۱۰/۹/۳)، پیش از جنگ (همان: ۲۵۴/۴-۱۳۰۹-۱۳۰۸) و پس از جنگ (همان: ۲۲۷/۱۶۶۹-۱۶۶۷) به نیایش می‌پردازد و اصولاً مضمون داستان‌های کیخسرو در *شاهنامه*، رنگ اندرز و توصیه دارد (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۲۴). او دارای فره کیانی (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۲۷/۲-۲۴۴۷ به بعد) و «آراسته به انوار فرّ ایزدی بود» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۹۸) و این نشانه (فره) با پرهیزگاری در زندگی انسان نمود پیدا می‌کند (کریستنسن، ۱۳۳۶: ۱۵۱، ۲۸ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۱۳). کیخسرو با پرهیزگاری، از شرک و آتش‌پرستی به‌دور بود؛ چنان‌که در *شاهنامه* درباره او می‌خوانیم:

به یک هفته بر پیش یزدان بُدند      مپندار کاتش پرستان بُدند  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۱۶/۳۱۲/۴)

#### ۳-۲-۲- دادگری و آبادانی

از ذوالقرنین به‌عنوان پادشاهی عادل یاد شده (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۱۹/۱۵ و مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵) که آیات ۸۶ تا ۸۸ سوره کهف روشنگر این نظر است. در طول تاریخ، قلعه‌ها، سدها و

بناهای بزرگ و عجیب یا به وی منسوب بوده یا آمده که خود آنها را ساخته‌است (طبری، ۱۴۰۸: ۱۲۹/۴). این خصوصیات را در زندگی کیخسرو نیز به‌روشنی می‌بینیم. کیخسرو «همچنان به عدل و احسان کوشید تا ایالات آرام و خلق مرفه گشتند، در زمان کیخسرو قلب مردم از مهر او آکنده شد...» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۱۰۶). به روایت شاهنامه نیز «چو کیخسرو شاه بر گاه شد/ ز دادش جهان یکسر آگاه شد» (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۴/۴) و به آبادگری در سراسر ایران پرداخت (همان: ۶۳-۵۹/۷).

### ۳-۳- نژادگی و شرافت

آورده‌اند ذوالقرنین کریم‌الطرفین بود، یعنی از سوی پدر و مادر شریف بود (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۷۳/۸ و مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵). کیخسرو نیز براساس شاهنامه و متون پهلوی، از سوی پدر (سیاوش، پارسی) و از سوی مادر (فرنگیس، تورانی) شریف بود. پدر و مادر کیخسرو، مانند او با افراسیاب (شاه توران، پدر بزرگ کیخسرو) هم‌فکر نبوده و با خاموش کردن آتش بیداد افراسیاب موافق بوده‌اند. افراسیاب از کیخسرو که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود، چنین یاد می‌کند:

از این دو نژاده یکی شهریار  
بیاید که گیرد جهان در کنار  
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۴۹۱/۳۰۲)

### ۳-۴- واکاوی واژه ذوالقرنین با توجه به ارتباط با کیخسرو

از واکاوی واژه ذوالقرنین، معانی گوناگونی حاصل می‌شود که امکان دارد برخی به حقیقت نزدیک و بعضی دور از ذهن باشد. درحقیقت کلیدواژه ذوالقرنین را باید کلمه «قرن» دانست.

### ۳-۴-۱- قرن: قدرت، مکنت

در آیه ۸۴ سوره کهف آمده درباره ذوالقرنین آمده‌است: «ما به او در روی زمین تمکن داده بودیم و سررشته هر کاری را به او بخشیده بودیم». این آیه با یکی از معانی «قرن» تطابق دارد، چراکه «قرن به معنی قوت است، یعنی او قوی و شجاع بود و اقتدار عظیم به هم رسانید» (بغوی شافعی، ۱۴۱۵: ۱۷۸/۳ و مجلسی ۱۳۸۰: ۴۴۰/۱). مفهوم «سَبَب» (سررشته) مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که «خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی، مدیریت درست، قوت و قدرت...» (مکارم

شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۷۱/۱۲). نیز در فرهنگ عبری داوین ابنا<sup>۱</sup> (۱۹۷۸) ذیل «Qeren» آمده است: «نیرو، افتخار، تکبر». نکته اینجاست که ذوالقرنین همه جا به قدرت پروردگار تکیه می کند: «تمکنی که پروردگار به من داده است بهتر از خراج شما است...» (کهف: ۹۵). براساس شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۴/۴ - ۸۴۳ - ۸۴۱) کیخسرو هم پادشاهی متمکن است و بی نیاز از مردم:

همیشه لب بخت خندان بود (همان: ۵۶۱/۲۰۷)	گرم پشت گرمی به یزدان بود
به نیروی یزدان شدم بی نیاز (همان: ۲۴۶۹/۱۶۲/۴)	ز بیشی و کمی و از رنج آز

ذوالقرنین با قدرتی که از سوی خدا به دست آورده بود، «یکی از پادشاهانی بود که توانست همه مردم را به فرمان خویش درآورد» (طبری، ۱۴۰۸: ۱۴۲/۱). کیخسرو نیز بنابر آنچه پیش از این آمد، توانست سرزمین های ایرانی را متحد سازد، بر همه کشورهای فرمانروایی کند و ستمکاران را براندازد (یشتها، ۱۳۴۷: ۹/۱۳، ۵ و قلی زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۵). به گفته ثعالبی «کیخسرو عالم را تحت فرمان و سلاطین را مطیع خود دید» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۱۰۷) و فردوسی از زبان وی نقل می کند که: «بزرگان گیتی مرا کهترند/ و گرچند با گنج و با افسرند» (فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۴۵۷/۳۲۷/۴). از معانی اصلی «قرن» در زبان اکدی «قرنو» (قدرت) است که جمله «saka sir anzilli gar-na-sutub alla» (تو قدرت های مجرم سنگدل را نابود می کنی) شاهد بر این نظر است (مساح، ۱۳۸۸: ۹). کیخسرو هم با قدرتی که خداوند اسباب آن را به وی داده بود، نابودی افراسیاب را این گونه از خدای خود می خواهد: «این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین که من افراسیاب مجرم تورانی را روبه روی دریاچه چیچست بکشم...» (یشتها، ۱۳۴۷: ۲۲-۲۱/۹). نبرد کیخسرو با افراسیاب تکراری از نمونه مثالی هموردی ازلی خیر و شر و متضمن مفهوم پیروزی غایی خجستگی برگجستگی است (قائمی، ۱۳۸۹: ۹۴). درمورد ذوالقرنین نیز آورده اند که «خداوند علم ظاهر و باطن به او [ذوالقرنین] عطا کرد» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ بروجردی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۴ و عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶). همچنین در داستان کاموس کیخسرو خدای خویش را چنین می خواند:



تو دادی مرا دانش و بخت یار  
تو آگه‌تری به چه و چند و چون  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۶/۳-۲۷-۲۶)

به یزدان چنین گفت کای کردگار  
همی شرم دارم من از تو کنون

### ۳-۴-۲- قرن: شاخ

یکی از معانی «قرن» در زبان‌های اکدی، عبری، سریانی، عربی و انگلیسی، «شاخ» است. در زبان سریانی، این واژه تحت عنوان «gama» (قرنا)، شاخ و بوق شاخی معنا شده است (باربهلول،<sup>۱</sup> ۱۹۷۰: ۱۸۴۷؛ بروکلیمان،<sup>۲</sup> ۱۹۰۵: ۱۰۴ و مکلین،<sup>۳</sup> ۱۹۸۵: ۳۳۱). ممکن است این لقب را به کسی که دو شاخ (کلاخود دوشاخ‌دار) داشته، می‌داده‌اند: «تاج وی [ذوالقرنین] دو شاخ داشت» (آلوسی، بی‌تا: ۲۴/۱۶ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸/۱۲)؛ «در تاج وی دو چیز به شکل تاج از طلا تعبیه کرده بودند» (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۶۲۹/۱۳). دربارهٔ کیخسرو باید گفت «که کیانیان و پهلوانان ایران، از گرز گاوسری برای غلبه بر دشمن و اژدها استفاده می‌کردند، چنان‌که فریدون با گرز گاوسر بر فرق ضحاک می‌کوبد» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۹۰). همچنین ممکن است مانند کلاخود که دو شاخ بر سر آن بوده، بر سر پادشاهان افسانه‌ای نیز چنین کلاهی باشد؛ چرا که «در باورهای مذهبی بین‌النهرین باستان، بر سر نهادن کلاهی شاخدار، نشانهٔ نوعی ارتباط ربوبی [قره] بوده است» (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۶: ۷۳) و جالب است که بدانیم در اساطیر ایرانی، در ماجرای فرار اردشیر بابکان از دربار آردوان اشکانی، «فرّه کیانی» به شکل قوچی به دنبال اردشیر حرکت می‌کند (کارنامهٔ اردشیر بابکان، ۱۳۵۴: ۳۷، ۴۱ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۱۴). همچنین در احوال لشکر کیخسرو، فردوسی بارها به گرز گاوشکل اشاره می‌کند (۱۳۸۶: ۲۷۸۶/۳۴۹/۴ و ۲۰۰۲/۳۲۷/۳) و دربارهٔ بوق شاخی، در جنگ بزرگ کیخسرو آمده است: «خروش آمد و نالهٔ گاودُم/ دم نای سرغین و رویینه‌خُم» (همان: ۷۳۶/۲۱۸) که ممکن است شاخ و کلاخودهای شاخدار و گرزهای گاوسر، نماد قدرت و شوکت باشد.

### ۳-۴-۳- قرن: شعاع آفتاب، شرق و غرب

براساس قرآن مجید، ذوالقرنین به سرزمین مغرب رسید و به سرزمین مشرق نیز دست یافت (کهف: ۸۶ و ۹۰). از این آیات استنباط می‌شود که یکی از معانی «قرن»، شعاع و پرتو

1. Bar Bahlule  
2. Brocklmann  
3. Maclean

آفتاب باشد. آورده‌اند که ذوالقرنین «در نور و ظلمت داخل شد» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳ و عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶)؛ یعنی ذوالقرنین سرزمین‌های شرق (نور) و غرب (ظلمت) را تسخیر کرد. نیز گفته‌اند: «او بر فارس [شرق] و روم [غرب] پادشاهی کرد» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ ابوحمزه ثمالی، ۱۴۲۰: ۲۴۰/۱؛ بروجردی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۴؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶ و طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳/۶۲۹). دربارهٔ کیخسرو می‌خوانیم که وی شرق تا غرب را درنوردید و جهان را از بدخواهان تهی کرد:

همی‌گفت هر جا از آباد و بوم	ز هند و ز چین اندرون تا به روم
هم از خاوران تا در باختر	ز کوه و بیابان و از خشک و تر
سراسر ز بدخواه کردم تهی	مرا گشت فرمان و گاه و مهی
جهان از بداندیش بی‌بیم گشت	فراوان مرا روز بر سرگذشت
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۴۳۹/۳۲۷/۴)

در احوال مردمان شرق که ذوالقرنین بر آنان مسلط می‌شود نیز می‌نویسند که «دانشسته بودند خانه ساختن را» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۰/۱) و بعضی گفته‌اند که «در زیرزمین نقب‌ها کنده بودند و در آنجا ساکن بودند» (همان). این شیوهٔ خانه‌سازی با خانهٔ افراسیاب برابری می‌کند، چرا که «به موجب روایات کهن، افراسیاب در اعماق زمین در باره‌ای به نام هن گن یا هنگ می‌زیست. خانهٔ او زیرزمینی آهنین و به جادویی ساخته شده بود [...]» (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۱۹/۶۴-۵۶ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۵).

۳-۴-۴- قرن: زمانی به اندازهٔ یک نسل  
 قرن در فرهنگ معین واحدی از زمان به اندازهٔ سی سال است که برخی آن را بیست و پنج سال هم دانسته‌اند. با این حساب، وجه تسمیهٔ دیگر ذوالقرنین آن است که «روزگار بر او برابر دو نسل طول کشیده‌است» (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) و مدت سلطنت وی براساس روایات سی سال بوده‌است (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۳۳/۱۳). نیز آورده‌اند که «او دو قرن سلطنت کرد» (خویی، بی‌تا: ۳۹۳/۸ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸/۱۲) یا «وی دو قرن زندگی کرد» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۱۹/۱۵ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸/۱۲). براساس نظرات پیش، ذوالقرنین باید نزدیک به یک نسل از عمر خود را بدون سلطنت گذرانده و یک نسل هم سلطنت کرده باشد، که با این حساب او دو نسل (۵۰ تا ۶۰ سال) زندگی کرده‌است. مدت پادشاهی/ زندگی کیخسرو را نیز شصت سال دانسته‌اند (ثعالی، ۱۳۲۸: ۱۰۷ و یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۹۲). در

شرح شاهنامه فردوسی، در «گفتار اندر پادشاهی کیخسرو» آمده‌است: «پادشاهی او شصت سال و هفت ماه و دوازده روز بود» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳) و فردوسی می‌سراید:

بر این‌گونه تا سالیان گشت شست جهان شد همه شاه را زیردست  
(همان، ۲۴۳۷/۳۲۷/۴)

قرن در عربی به معنای موی بافته و گیسو نیز هست (المنجد، ۱۳۷۴ و معین، ۱۳۷۵: ذیل «قرن») و در این‌باره آورده‌اند: «ذوالقرنین را دو دسته مو بود» (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۶۲۹/۱۳)؛ «او را دو گیسو بود» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ فراء، بی‌تا: ۲۸۳/۴ و مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵) و «او را دو گیسو بود به زر و مروارید بافته» (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۱۴۴۶/۲) و عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶). به نقل از فریدون بدره‌ای آمده‌است که «در زبان عبری معاصر، کِرِن نامی است که بسیار بر دختران می‌نهند»؛ این نام از ریشه «قرن» مشتق شده‌است و به معنای «شاخ» و همچنین «زیبا» است (مساح، ۱۳۸۸: ۱۰). در پیوستگی این همسانی با کیخسرو، می‌نویسند که گیو (از نامداران ایرانی) به ترکستان برای یافتن کیخسرو می‌رود و او را می‌یابد، و آثار شکوه و درخشش (فره)، خردمندی، بلندبالایی و زیبایی (چشمه‌ای تابان) را در وی می‌نگرد. ممکن است کیخسرو نیز موی بافته داشته که جلوه‌گری می‌کرده‌است (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۲۳/۲ و ۵۵ و ۵۷)؛ البته پیوستگی کیخسرو در این معنا با ذوالقرنین، شاید دوراز ذهن باشد.

۳-۵- اقوام مهاجم (یأجوج و مأجوج، سکاها، تورانیان)  
بر طبق آیات ۹۳ تا ۹۸ سوره‌کَهِف، ذوالقرنین با اقوام مهاجمی روبه‌رو می‌شود و سرانجام آنان را مغلوب می‌سازد. خداوند در آیه ۹۴ آنان را با نام «یأجوج و مأجوج» می‌شناساند. مولانا ابوالکلام آزاد این اقوام وحشی تجاوزگر را اقوامی دانسته که در هر منطقه به نامی خوانده شده‌اند؛ از جمله یونانیان آنها را «سیت» (سکاها) و در ازمنه اخیر، در اروپا آنها را «میگر» (مجار) و در آسیا «تاتار» نامیده‌اند (ابوالکلام آزاد، ۱۳۸۸: ۲۷۲). در زمان هخامنشیان (کیانیان)، اقوام سکایی به چهار گروه بزرگ تقسیم می‌شدند: سکاومه و رک، سکاتیگر خثودا (سکاهای تیزکلاه)، سکاتیه پر دریا (سکاهای آنسوی دریا) و سکاتیائی پرسوگدم (سکاهای آن سوی سغد) (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۸۴/۱)، اما درباره «سکاومه و رک: سکاهای

تهیه‌کننده نوشابه مقدس هوم» می‌نویسند که منطقه حضور آنها در ناحیه شمالی و دریاچه آرال بوده است (همان). جالب است که کیخسرو، افراسیاب را در ناحیه شمالی، توسط زاهدی به نام «هوم» به چنگ می‌آورد (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۶۲). در اسطوره‌ها آمده است که هوم دشمنان را دور می‌دارد و از آن پرهیزگاران است و نوشابه‌ای به او منسوب است که مستی نمی‌آورد، ولی شادی می‌بخشد.<sup>(۶)</sup> به هر روی «سکاها اگر آن یاجوج و ماجوج نباشند، باری با این دو طایفه همسایه بوده‌اند» (ابوالکلام آزاد، ۱۳۸۸: ۱۰۴). براساس روایت طبری کیخسرو نیز با تاتار و ترک‌های ساکنین شرقی جنگیده (همان: ۸۸) و با اقوام متجاوز شمالی شرقی و غربی به نبرد پرداخته است. در *شاهنامه* می‌خوانیم که حاکم اقوام تورانی (ترک) که با کیخسرو نبرد کرد، افراسیاب است. افراسیاب نیز به گفته فردوسی (۱۳۸۶: ۱۹۰/۴ و ۳۱۴/۱۹۱ و ۳۲۰) از اقوام متجاوز شمالی، نظیر ترکان چگل، خلج، غزی و قوم تتاری بهره می‌جست.

### ۳-۵-۱- فساد یاجوج و ماجوج

در آیه ۹ از سوره کهف می‌خوانیم که «گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فتنه و فساد به پا می‌کنند». محققان درباره فساد آنها نوشته‌اند: «فساد ایشان آن بود که در زمین مردم خوار بودند» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۲/۱۳؛ بغوی، ۱۴۱۵: ۱۸۲/۳ و مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۱/۱). آنان از نظر جسمی به حدی بوده‌اند که به هیچ حیوان یا درنده و یا انسانی نمی‌گذشتند، مگر آن را پاره‌پاره کرده می‌خوردند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۶۳۱/۱۳). آنها «در وقت ربیع از زمین خود بیامدندی هر سبز که یافتندی بخوردندی و هرچه خشک بودی برداشتندی و با زمین خود بردندی» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۲/۱۳). در داستان جنگ بزرگ کیخسرو نیز چنین شرحی از احوال اقوام مهاجم آمده است:

نشسته به آرام بر تخت عاج	سپهدار ترکان از آن سوی چاج
سپه بود با آلت کارزار	دوباره ز لشکر هزاران‌هزار
ز برگ درخت وز کشت و درود	به مرز کورستان زمین هرچه بود
جهانی همه آرزو کرد مرگ	بخوردند یکسر همه بارو برگ

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۲/۴: ۲۰۵)

همچنین آورده‌اند که «پس از پیروزی ایرانیان بر خاقان چین، کیخسرو غنایم جنگی را بخشید، فربرز نزد رستم آمد و رستم به سعد [شاهراه میان چین و ترکستان] رفت و

به شکار پرداخت به شهر بیداد رسید که مردم آن آدم‌خوار بودند و از زیبارویان خورش می‌ساختند و رئیس آنان کافور بود» (میرعابدینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۲۱۰).

### ۳-۵-۲- سدسازی

از آیات ۹۳ تا ۹۷ سوره کهف برمی‌آید که ذوالقرنین در برابر اقوام مهاجم سدی را بنا کرده‌است. دربارهٔ موقعیت سد «ابن عباس گفت: این سد میان ارمینیه است و آذربایجان» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۱/۱۳). این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع شده و جایی است که سلسله کوه‌های قفقاز مانند دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع می‌کند (ابوالکلام آزاد، ۱۳۸۸: ۲۸۰). دربارهٔ سدسازی کیخسرو، سخنی به‌روشنی بیان نشده‌است. ولی عجیب این است که در روایات اساطیری ما نیز اشاره‌ای به ساختن سدی در همین دوره‌های باستانی شده‌است و حمزهٔ اصفهانی در سنی ملوک‌الارض گوید: «و فی زمان ملک کشتاسب بنی‌ابنه اسفندیار فی وجه التُّرک حائطاً» (همان: ۱۰۸)؛ آیا نمی‌توان سدی را که در دورهٔ اساطیری به آن اشاره شده، به کیخسرو نسبت داد، چراکه براساس گفتهٔ استاد پاریزی، در طول تاریخ اسامی با هم اختلاط پیدا کرده و حتی سرگذشت کودکی بسیاری از نام‌آوران تاریخ با هم اختلاط یافته‌است. مثلاً در مورد بخت‌النصر گویند «... بخت‌النصر مردی بود از اولاد کیقباد، نامش کی‌کوروش...» (همان: ۲۴)؛ نیز در کتاب‌های تاریخی دوران اسلامی آمده‌است که «بخت‌النصر سپهبد لهراسب بود [...] به روایت دینوری، بخت‌نصر، پسرعم لهراسب بود و به قول حمزه، پسر گیو، پسر گودرز بود» (کرستنسن، ۱۳۳۶: ۱۷۳؛ مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۶). به هر روی بر پایهٔ شواهد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۲۰/۳۱۲/۴) سرانجام «کیخسرو افراسیاب را که به غاری ادر نزدیکی بردعه تفلیس: گرجستان، موقعیت سد] پناه برده بود، به چنگ می‌آورد. افراسیاب پیش از گریختن به غار، به کنگ‌دز (اکباتان) می‌رود» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۶۲). نیز رودی از کوه‌های قفقاز سرچشمه می‌گیرد به نام رود «کُر»؛ این رود در حدود آذربایگان بر سه‌فرسنگی شهر بردعه قرار دارد که از کوه‌ها و میان تفلیس می‌گذرد و به رود ارس می‌پیوندد (ابوالکلام آزاد، ۱۳۸۸: ۲۸۱). نکتهٔ آنجاست که جایگاه پنهانی افراسیاب (هنگ) نزدیک رودی بوده‌است که بی‌تردید باید در محدودهٔ شمال غربی ایران باشد: «ز هر شهر دور و به نزدیک آب/ که خوانی وُرا هنگ افراسیاب» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۲۶/۳۱۲/۴). از

مناطق هم که از تاخت‌وتاز یا جوج و مأجوج در امان نبوده، آذربایجان بوده‌است. براساس شاهنامه فردوسی (همان: ۷/۳ / ۶۱-۵۹)، کیخسرو به آذربایگان لشکر کشید، زیرا «به او [کیخسرو] خبر دادند که [افراسیاب] به آذربایگان رفته‌است، [لشکر به همراه کیخسرو] به آنجا رفتند...» (ثعالی، ۱۳۲۸: ۱۰۱) و احتمال دارد کیخسرو پس از شکست افراسیاب در همان بردعه (تفلیس) و کوه‌های قفقاز، برای مقابله با هجوم‌های بعدی اقوام متجاوز سدی ساخته باشد. اما علاوه بر آذربایجان، باید شهرهای شمال غربی ایران نیز مانند اردبیل، روی آسایش به خود ندیده باشند. براساس شاهنامه کیخسرو برای مقابله با اقوام مهاجم و اهریمنی به اردبیل هم لشکر کشیده‌است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۱/۲ / ۵۸۰-۵۷۹). سرانجام کیخسرو، در برابر هجوم آنها می‌ایستد تا اینکه: جهان پُر شد از خوبی و ایمنی / ز بد بسته شد دست آهرمنی (همان: ۲۱/۵/۳).

### ۳-۶- پیامبری (تقدس، پیشگویی)

برخی از مفسران از آیه ۸۶ سوره کهف (... قلنا یا ذالقرنین... ما به ذوالقرنین گفتیم)، می‌خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی ممکن است منظور از «قلنا» الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته‌است. ابوالفتوح رازی می‌نویسد: «خلاف کردند در آنکه او پیغامبر بود یا نه. بعضی گفتند: پیغامبر بود» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳ / نیز نک. طباطبایی، ۱۳۷۶: ۶۲۶/۱۳). اما درباره کیخسرو «پارسیان گویند پیغمبری مرسل بوده‌است» (میرعابدینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۱۷۷) و «ظفر یافتن او بر افراسیاب، قوت پیغمبری او بود» (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۴۷). در رابطه با پیشگویی کیخسرو نیز نوشته‌اند که «کیخسرو در جام گیتی‌نما می‌نگریست و حوادث را می‌دید یا پیش‌بینی می‌کرد و بیژن را در چاه آب دید و دختری در حال پرستاری» (همان: ۲۰۳). همه این موارد نشان از بزرگی و پاک‌سرشتی ذوالقرنین و کیخسرو دارد و پیامبری آنها دور از ذهن است.

### ۳-۷- فرشته‌واری (دوستی با فرشته)

بیشتر روایات بر آن‌اند که ذوالقرنین از جنس بشر بوده‌است. در احادیثی از ائمه اطهار منقول است که «مَثَلُ ما مَثَلُ یوشع و ذوالقرنین است که ایشان پیغمبر نبودند و دو عالم بودند و سخن ملک را می‌شنیدند» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۴/۱). همچنین آورده‌اند که ذوالقرنین «از پیوند فرشته‌ای عیری نام که بر زمین فرود آمده بود، با زنی که قیری نام

داشت، زاده شد» (مساح، ۱۳۸۸: ۳)، اما برخی این داستان را از حماقت عوام می‌دانند (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۵۹۷). در حماسهٔ هندی *مه‌باراتا* و اشعار هومر نیز بیشتر یلان فرزند یکی از ایزدانند و حداقل یکی از والدین این پهلوانان چهرهٔ بغانه (فرشته‌واری) دارد (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۷). در اشعار حماسی یوگسلاویایی، پریان که ویلا<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند، در کنار آدمیان ظاهر می‌شوند و از پیش آنها را از خطرهای بزرگ آگاه می‌سازند (همان: ۵۶). گفته‌اند که «ذوالقرنین را دوستی بود از ملائکه که نام او رقائقیل / رقائقیل بود، فرود می‌آمد به سوی او و با او سخن می‌گفت و راز به یکدیگر می‌گفتند» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۴/۱). براساس گفتار فردوسی کیخسرو نیز با سروش (فرشته) رازگویی داشته‌است (۱۳۸۶: ۳۳۶/۴ - ۲۵۸۴/۳۳۷).

### ۳-۸- چشمهٔ حیات

حقیقت‌انگاری چشمهٔ زندگانی شاید دوران ذهن نباشد، چراکه ردپای آن را در عرفان اسلامی، کتاب مقدس، احادیث و زیارات نیز می‌یابیم. در باب بیست و یکم مکاشفات یوحنا نیز به چشمهٔ حیات اشاره شده‌است:

و من تشنه را مفت از چشمهٔ آب حیات خواهم داد... اما خوف‌ناکان و بی‌ایمانان و ساحران و بت‌پرستان و تمامی دروغگویان بهرهٔ آنها در دریاچه که با آتش و کبریت می‌سوزد، می‌باشد... (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۵۳۰-۵۲۹).

در احادیث منقول است که «ذوالقرنین بندهٔ شایستهٔ خدا بود، اسباب برای او طی شد و حق تعالی او را متمکن گردانید و از برای او وصف کردند چشمهٔ زندگانی را و گفتند به او که هر که از آن چشمه یک شربت آب بنوشد، نمیرد تا صدای صور را بشنود و ذوالقرنین در طلب آن چشمه بیرون آمد تا به موضع آن رسید...» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۳/۱). بنابر روایت *شاهنامه* (۱۳۷۳: ۲۴۳۷/۳۲۷/۴ - ۱۳۸۶: ۳۳۶ - ۲۵۸۴/۳۳۷)، کیخسرو نیز به چشمه‌ای می‌رسد، چون پاسی از شب می‌گذرد، برخاسته و در آب روشن چشمه شستشو می‌کند. در *شرفنامهٔ نظامی* نیز به چشمهٔ حیات اسکندر اشاره شده‌است (نظامی، ۱۳۸۱: ۴۹۲-۴۷۶) که با دلائل منطقی نسبت دادن چشمهٔ ذوالقرنین به اسکندر غیرممکن است، زیرا ذوالقرنین (کیخسرو) متعلق به عهد عتیق است؛ همچنین امکان دارد ده‌ها نفر

دیگر نیز در پی آن چشمه بوده باشند، اما باز هم نمی‌توان آنها را ذوالقرنین دانست. همان‌گونه که شی هوانگ تی، بزرگ‌ترین پادشاه چین که در ۲۴۶ پیش از میلاد، یعنی صد سال پس از اسکندر روی کار آمد، در پایان عمر خویش نه کاخ و نه دیوار دفاعی برای جلوگیری از مرگ ساخته بود و در حالی از دنیا رفت که در سفر و در جستجوی معجون‌ی برای زندگی جاودان بود (هال، ۱۳۸۳: ۹۷).

#### ۴- نتیجه‌گیری

در این جستار کوشش شد نشانه‌هایی از تشابه شخصیت مبهم ذوالقرنین و شخصیت اسطوره‌ای کیخسرو ارائه گردد و روشن شود که ممکن است کیخسرو کیانی (اسطوره) به ذوالقرنین بدل شده باشد. براساس منابع و مستندات گذشته، می‌توان در تطبیق دو شخصیت چنین نتیجه گرفت که پادشاهی (ذوالقرنین/کیخسرو) قرن‌ها پیش از میلاد، در عهد عتیق (هخامنشیان/کیانیان، قرن ششم ق م) می‌زیسته‌است. وی یکتاپرست، دارای انوار الهی (فرّه ایزدی)، دادگستر، آبادگر و مهربان با زیردستان بوده و در اداره امور عاقلانه و مدبرانه تصمیم می‌گرفته‌است. پادشاه بر اقوام مهاجم (یاجوج و ماجوج، سکاها، تورانیان) که بیدادگر بودند، پیروز می‌شود و سپس سدی را در برابر هجوم‌های بعدی آنان در سلسله‌کوه‌های قفقاز می‌سازد. او انسانی خوش‌سیرت، خوش‌صورت، پاک‌نژاد و کریم‌الطرفین بوده و کلاهخودی دوشاخ داشته که نشانه قدرت و فرّ او بوده و در جنگ‌ها از بوق شاخی و گرزهای گاوسر استفاده می‌کرده‌است. پادشاه سرانجام به شرق و غرب عالم دست می‌یابد. او به اندازه دو نسل (شصت سال) زندگی و سلطنت می‌کند. همچنین در تاریخ آمده که شاهی ستمگر (اسکندر) پس از دویست سال در پی یافتن حقایق زندگی پادشاه برمی‌آید و تخت سلطنت او را تصاحب می‌کند و پس از ویرانگری‌های بسیار، کتب مقدس ایرانیان را نیز می‌سوزاند. به او (ذوالقرنین/کیخسرو) نسبت پیامبری می‌داده‌اند، اما او انسانی مقدس بوده که با فرشته ارتباط داشته‌است. پادشاه در پایان عمر خود به سوی چشمه‌ای افسانه‌ای حرکت می‌کند.



## پی‌نوشت

- ۱- درباره اسطوره- حماسه، ن. ک. آیدنلو، ۱۳۸۸، مقاله «ارتباط اسطوره و حماسه‌ها بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، صص ۶۱-۲۳.
- ۲- درباره کیخسرو نک. سرخوش کرتیس، ۱۳۸۶: ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۵۱، ۶۰، ۶۹، ۷۰ و قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۵.
- ۳- در شاهنامه فردوسی، تنها به دو اسطوره ایرانی (کیخسرو و زال) برمی‌خوریم که می‌توان شاخصه‌های اساطیر را در آنان یافت (برای توضیح بیشتر نک. آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳۵).
- ۴- برای مقایسه تفصیلی میان کیخسرو و کوروش، نک. خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۷۰-۲۵۶.
- ۵- هلنیستی / هلنیسم (Helenism): یونان‌گرایی؛ ویژگی‌های اندیشه، فرهنگ و هنر یونانی؛ تمدن و فرهنگ یونانی که در خارج از کشور یونان رواج دارد؛ وابستگی به فرهنگ و هنر و اندیشه یونان باستان (حاجی‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۸۵).
- ۶- برای توضیح بیشتر در مورد هوم نک. قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۵۷-۴۵۴.

## منابع

## قرآن کریم.

- آلوسی، ابوالفضل محمد (بی‌تا)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، *از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه‌پژوهشی*، مقدمه محمدامین ریاحی، تهران: سخن.
- ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، به اهتمام گای لیسترانج و آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابوحمزۀ ثمالی، ثابت‌بن دینار (۱۴۲۰)، *تفسیر القرآن الکریم*، به کوشش عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین و محمدهادی معرفت، بیروت: دار المفید.
- ابوالفتوح رازی، حسین‌بن علی (۱۴۰۸)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابوالکلام آزاد (۱۳۸۸)، *کوروش کبیر (ذوالقرنین)*، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۴)، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- بروجردی، سیدمحمد ابراهیم (۱۳۶۶)، *تفسیر جامع*، تهران: صدرا.
- بغوی شافعی، حسین‌بن منصور فراء (۱۴۱۵)، *تفسیر بغوی*، بیروت: دارالمعرفه.
- بلعمی، محمدبن محمد (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمدپروین گنابادی، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.

بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، *پژوهشی در اساطیر (پاره نخست و پاره دویم)*، به کوشش کتایون مزداپور، تهران: آگاه.

بهشتی، مرتضی (۱۳۸۹)، *راز ماندگاری کوروش*، تهران: ابتکار نو.  
 بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، *انوارالتنزیل و اسرار التأویل*، تحقیق محمد عبدالرحمان المرعشلی، بیروت: دار احیا التراث العربی.

پیرنیا، حسن (۱۳۸۴)، *ایران باستان تاریخ مفصل ایران قدیم*، تهران: وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.  
 ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۲۸)، *شاهنامه ثعالبی* در شرح احوال تاریخ سلاطین ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه مجلس.

ثعالبی، ابومنصور (۱۹۸۵)، *ثمار القلوب*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره.  
 جاد المولی، محمد احمد؛ ابوالفضل ابراهیم، محمد؛ الجباوی، علی محمد و سید شحاته (۱۳۸۲)، *قصه‌های قرآن*، ترجمه مصطفی زمانی، قم: پژوهشگاه اندیشه.

حاجی زاده، محمد (۱۳۸۴)، *فرهنگ تفسیری ایسم‌ها*، جلد ۲، تهران: جامعه‌دران.  
 خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، *سخن‌های دیرینه: مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، جلال خالقی مطلق به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۶)، *ترجمه قرآن کریم همراه با توضیحات و واژه‌نامه*، تهران: جامی و نیلوفر.

خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *البیان فی تفسیر القرآن*، بی جا: بی نا.  
 رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.  
 راوندی، قطب‌الدین (۱۴۰۹)، *قصص الانبیاء راوندی*، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.

زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.  
 سرخوش کرتیس، وستا (۱۳۸۶)، *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.  
 سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۸۰)، *تفسیر سورآبادی* به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران:

فرهنگ نشر نو.

شریف لاهیجی، محمد (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، به کوشش میرجلال‌الدین ارموی (محدث)، تهران: داد.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، *بیان*، تهران: میترا.  
 طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۷۶)، *تفسیر المیزان*، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی، جلد ۱۳ از دوره ۲۳ جلدی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.

طبری، ابی جعفر محمدبن جریر (۱۴۰۸) *تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: اسلام. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰)، *تفسیر عاملی*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران: صدوق. فراء، ابوزکریا یحیی (بی تا)، *معانی القرآن*، به کوشش احمد یوسف نجاتی و دیگران، مصر: دار المصریه للتألیف و الترجمة.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، *شاهنامه*، دفتر یکم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: روزبهان. ————— (۱۳۶۹، ۱۳۷۱، ۱۳۷۳)، *شاهنامه*، دفترهای دوم، سوم و چهارم، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران با همکاری بیلبیوتکاپرسیکا.

————— (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، دفترهای ۲، ۳ و ۴، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی - اسلامی).

*کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۵۴)، آوانویسی و ترجمه، بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران. قائمی، فرزاد (۱۳۸۹)، «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه براساس روش نقداسطوره‌ای»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، بهار سال دوم، شماره ۲۷، صص ۱۰۰-۷۷.

قرطبی، ابوعبدالله (۱۳۶۴)، *الجامع الأحکام القرآن*، تهران: ناصر خسرو. قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۸)، *فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی*، تهران: کتاب پارسه. *کتاب مقدس* (۱۳۸۸)، عهد عتیق، ترجمه فاضل خان همدانی و لیم گلن، عهد جدید، ترجمه هنری مرتن، تهران: اساطیر.

کریستنسن، آرتور (۱۳۳۶)، *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌اله صفا، تهران: علمی و فرهنگی. گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸)، *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۹۰)، «ذوالقرنین در منابع یهودی»، *مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین*، به کوشش عسکر بهرامی، *مجموعه پژوهش‌های ایران باستان*، شماره ۱۱، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۶-۲۱.

مجلسی، علامه محمدباقر، (۱۳۸۰)، *تاریخ پیامبران (حیات القلوب)*، ج ۱، تحقیق سیدعلی امامیان، قم: سرور.

مساح، رضوان (۱۳۸۸)، «ذوالقرنین‌ها و بررسی واژه ذوالقرنین از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی»، *آینه پژوهش*، سال بیستم، شماره ۵ (شماره پیاپی ۱۱۹)، صص ۱۲-۲. *مجموعه التواریخ و القصص* (۱۳۱۸)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.

- معلوف، لوییس (۱۳۷۴)، *المنجند*، ترجمه محمد بندرریگی، تهران: ایران.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹)، *تفسیر نمونه*، با همکاری جمعی از نویسندگان (ج ۱۲)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تهران: امیرکبیر.
- میرعابدینی، سید ابوطالب و صدیقیان، مهین دخت (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران* به روایت منابع بعد از اسلام (جلد دوم: کیانیان)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینوی خرد (۱۳۶۴)، ترجمه احمدتفضلی، تهران: توس.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، *شرفنامه*، به تصحیح وحید دستگردی، ویراستار غلامحسین ده‌بزرگی، تهران: برگ نگار.
- هال، النورج (۱۳۸۳)، *چین باستان*، مهدی حقیقت‌خواه، جلد ۲، تهران: ققنوس.
- یشت‌ها (۱۳۴۷)، گزارش ابراهیم پور داوود، تهران: طهوری.
- یعقوبی، احمدبن اسحاق (۱۳۴۷)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Bar Bahlule, Hassano (1970), *lexicon syriacum*, Amesterdam.

Brockelm ann, carl (1905), *syrische Grammatik*, berlian.

Macleane (1985), *A dictionary of the Dialects of ver nacular syriac*, Cambridge.

Dov Ben Abba (1978), *Hebrew/ English, English/ Hebrew*, new York .

Caraman, petru (1933-34), *Genezabaladei istorice* , Anuaral Arhivei de folklor (bacharest) I- II.